

# نادرستی فرضیه های نژادی



صفا  
نشریه دانشجویی  
S a f i r - b s j . i r

ماهنامه فکری تحلیلی با رویکرد  
تبیین گفتمان انقلاب اسلامی  
دانشگاه شهرکرد | شماره اول | مهر ماه ۱۳۹۴

## ● یک جهان متخاصم:

گفتاری از دکتر ابراهیم زرشناس

● آیا نژاد آریایی برترین نژاد است؟

● عجم زنده کردن به رسم ابولقاسم

● بلایی که آمریکایی ها بر سر مصدق آوردند

● فاجعه ای بدتر از منا

بررسی پدیده ی عرب ستیزی در میان ایرانیان



# نادرستی فرضیه‌های نژادی

## با درنگی بر نادرستی فرضیه نژادی آریا

محمد صالح سرداری

دانشجوی کارشناسی مکانیک

و زشت درباره‌ی گروه‌های انسانی خارج از اروپا و تقویت غرور کاذب و خودبزرگ‌بینی و احساس برتری به دیگر انسان‌ها، در دیگر قاره‌ها و در میان توده مردم بومیان اروپایی بود.

در بسیاری از این سفرنامه‌ها، گروه‌های انسانی خارج از اروپا، در آسیا، اقیانوسیه و امریکای جنوبی، وحشی، ظالم، سفیه و... معرفی می‌گردیدند و از ساکنان قاره آفریقا تحت عنوان «حیوانی به شکل انسان» یا «موجودی میان انسان و حیوان» یاد می‌شد. این تبلیغات نادرست همراه با تبلیغات آگاهانه علیه ادیان و مذاهب گروه‌های انسانی خارج از اروپا و به خصوص دین اسلام و مسلمانان موجب شد که افکار عمومی بومیان اروپایی از جانب طبقات حاکم جوامع این قاره به شدت مسموم گردد. حتی امروز هم می‌توان این اثرات فکری و سیاسی را در حرکت «ضد خارجیان» بومیان اروپایی در اکثر جوامع اروپایی نشان داد. پاره‌ای از محققان اروپایی نیز در اشاعه نظریات نادرست غیر علمی و موهن نژادی علیه گروه‌های انسانی خارج از اروپا شرکت داشتند (و دارند).

بوخون، جانورشناس فرانسوی، (۱۷۰۷ - ۱۷۸۸) در رده‌بندی نوع انسان معتقد بود که ساکنان اروپای غربی در اوج و قله رده‌بندی، اروپایی‌های دیگر در مرحله پایین‌تر، سپس ساکنان آسیا و آفریقا در پایین‌ترین مرحله بردگان [ساکنان آفریقا] که به وسیله اروپاییان شکار و برای کار ارزان به امریکای شمالی منتقل شده بودند] در امریکا قرار دارند. بوخون در آثارش از گروه‌های انسانی در آسیا و آفریقا با تحقیر یاد می‌کند و می‌نویسد، استرالیایی‌های بی‌نوا شاید نزدیک‌ترین نوع انسان به حیوان و امریکایی‌ها (ساکنان اولیه) در رده‌بندی حیوانات مقام اول را دارند. ۵ مدعیان انسان‌شناسی تقسیم‌بندی و تفاوت‌های ظاهری گروه‌های انسانی را به میزان هوش، رفتار و فرهنگ انسان‌ها تعمیم دادند و با استناد به مشخصات جسمی ظاهری، گروهی را والابار، پایه‌گذار تمدن، صاحب سجایای اخلاقی و حتی صاحب مأموریت از جانب خداوند برای حکومت در جهان و گروه‌های دیگر را بی‌فرهنگ و وحشی خواندند.

کارل لینه در تحقیقات خود صفات و مشخصات جسمی گروه‌های انسانی مانند رنگ پوست، مو، چشم، بینی و حالت بدن را با صفات و مشخصاتی مانند فضائل اخلاقی، شیوه رفتار، فرهنگ در یک ردیف قرار می‌داد. به نظر او امریکایی‌ها تندخو و مخترع اروپایی‌ها فرمانبردار قانون، آسیایی‌ها مایخولیایی و تجمل‌پرست و پول‌دوست و آفریقایی‌ها بدجنس و تنبل هستند که با زور به آنان حکومت می‌شود.

چنان که هردوت یادآوری می‌کند، آریاییان قومی بودند، مانند سایر اقوام، این‌ها نژاد محسوب نمی‌شدند. با سایر انسان‌ها و اعضا اقوام اجداد اولیه مشترک داشتند و به هیچ وجه منزلت و مقام خاصی هم در آفرینش نداشتند.

در میان اعضا قوم آریا، مانند سایر اقوام جهان هم، انسان‌های شریف و یا شریر، درستکار و دغل، امین و دزد هم وجود داشتند. این نهایت خیال‌پردازی و افسانه‌سازی است اگر کسی کلیه افراد یک قوم را - هر قومی که باشد - چه در گذشته و چه در حال از صدر تا ذیل، و به عنوان

یک واحد اجتماعی غیر قابل تقسیم انسان‌هایی شریف و یا شریر بداند.

سؤال این است، بالاخره در چه زمانی به افسانه‌سازی درباره‌ی اجداد آریایی و اجداد ترک و یا سامی پایان خواهیم داد و از دام فرهنگ امپریالیستی نفاق افکن رها خواهیم شد؟ نکته قابل توجه ذکر عدم دقتی است که یا از روی بی‌اطلاعی و یا غرض سیاسی در ترجمه اغلب کتیبه‌های دوران باستان ایران صورت گرفته است.

در ترجمه فارسی نرمان شارپ (کتیبه نقش رستم) بر فراز آرامگاه (DNA) داریوش چنین معرفی می‌شود: «داریوش پسر ویشتاسب هخامنشی، پسر پارسی آریایی، دارای نژاد آریایی». این جمله در کتیبه‌ی شوش داریوش نیز تکرار می‌شود. در کتیبه خشایارشا مکشوف در تخت جمشید نیز آمده: «... من خشایارشا، پسر داریوش، شاه هخامنشی، پسر پارسی آریایی، از نژاد آریایی». با توجه به آنچه از کتیبه‌ی بیستون نقل شد می‌توان دریافت که وی در کتیبه‌های نقش رستم و شوش در پی ترتیب دادن نسب‌نامه برای خود بوده، کاری که پسرش نیز ادامه داده است. درستی ترجمه کلمه‌ی «نژاد» در این کتیبه‌ها به «نژاد»، سخت مورد تردید است. رولاند گنت کلمه‌ای را که در کتیبه‌ها به کار رفته به انگلیسی (Lineage) ترجمه کرده‌اند، نه به معنای نژاد. نکته‌ی جالب اینکه در آثار باستان‌شناسان و مورخان که درباره‌ی تاریخ شرق تحقیق می‌کنند به طور عمده سخن از قوم یا اقوام آریایی در میان است و کمتر کسی واژه‌ی نژاد را به کار می‌برد اما در نوشته‌های ادبا، سیاستمداران، داستان‌سرایان و نژادپرستان بر کلمه‌ی «نژاد» تکیه می‌شود.

بر ماکس مولر (۱۸۷۳) هشدار داد که کلمه‌ی آریا را می‌توان فقط در بررسی‌های زبان‌شناسی به کار برد، نه در نامگذاری نژادی؛ و در این رابطه تأکید کرد که: «شخص به سهولت فراموش می‌کند که وقتی ما از فامیل‌های آریایی یا سامی صحبت می‌کنیم، دلیل آن فقط تقسیم‌بندی زبان‌هاست. زبان‌های آریایی و سامی وجود دارند، اما غیر علمی است که از نژاد آریا، خون آریا» یا از «جمجمه‌ی آریایی» سخن گفته شود و سپس رده‌بندی مردم‌شناسی بر اساس زبان‌شناسی قرار گیرد. زبان‌شناسی را باید به طور کلی و دقیق از مردم‌شناسی جدا نگه داشت. پس از این‌که این دو علم، اقوام و زبان‌ها مستقل از یکدیگر رده‌بندی شدند، زمانی می‌رسد که می‌توان نتایج حاصله را مقایسه کرد. اما در همان حال نیز نمی‌توان از جمجمه آریایی یا زبان جمجمه درازان سخن گفت.

از نویسندگانی که بدون هرگونه پشتوانه‌ی علمی و تاریخی به نشر فرضیه‌ی نژاد آریا در مجموعه‌ی نظریات نژادی خویش پرداخته‌اند و توانسته‌اند در افکار ادبا، سیاستمداران و مورخان، چه در کشورهای سرمایه‌داری استعماری و چه در مستعمرات، با موفقیت فراوان نفوذ کنند، گوینو است.

به نظر گوینو «نژاد سفید» تنها نژادی است که از جانب خداوند برای حکومت بر نژادهای پست تعیین شده است. این امر تقدیر الهی است و نمی‌توان در آن تغییری داد، زیرا خداوند از

همان ابتدای خلقت استعدادها را میان نژادها تقسیم کرده است و اگر بخش آریایی نژاد سفید در اروپا رهبری را به دست نگیرد، تمدن رشد نخواهد کرد. گوینو از «انسان آریایی»، خون آریایی و نژاد آریایی سخن می‌گوید. به نظر وی «نژاد آریا» زیباترین نژاد انسانی است؛ افراد این نژاد قدبلند، رنگ پوست سفید، موهای طلایی و چشمان آبی داشته‌اند و این نژاد برتر این مشخصات جسمانی را حتی پس از اختلاط با سایر اقوام توانسته حفظ کند. بررسی اجمالی تاریخی و اجتماعی نشان می‌دهد که نظریات گوینو درباره‌ی «نژاد سفید»، «نژاد آریا» چیزی جز تخیلات و تصورات بی‌پایه نیست و تا امروز هیچ‌گونه اطلاعی درباره‌ی رنگ پوست، شکل بدن و چهره و سایر صفات جسمانی گروهی انسانی و قومی که گوینو و دیگران آن را «نژاد آریا» می‌نامند، وجود ندارد.

با این که بطلان نظریات گوینو به اثبات رسیده و امروزه کسی آن را جدی تلقی نمی‌کند، هنوز در گفته‌ها و نوشته‌های پاره‌ای از روشنفکران جوامع مستعمراتی سخن از «انسان آریایی» به میان می‌آید.

به نظر ادولف هیتلر، نژاد آریا خالق هنر، علم، فرهنگ جهانی و نگه‌دارنده‌ی آن است... تاریخ جهان به جنگ نهایی میان نژاد برتر (آریا) دارای چشم آبی، موی طلایی با نژادهای پست منجر خواهد شد و این مبارزه با غلبه‌ی نژاد برتر پایان خواهد یافت. در مدح نژاد آریا سخنان هیتلر دنباله‌ی نظریات گوینو، چمبرلین، ریشاد واگنر و بلونجلی است.

با این که بطلان فرضیه‌های نژادی و بی‌پایه بودن نظریات ابرازشده در زبان‌شناسی و ادبیات در باب «انسان اولیه»، «زبان اولیه» و «وطن اولیه» به اثبات رسیده، اما هنوز از نژاد «آریا» و صفات جسمانی (زیبایی) و برتری‌های فرهنگی این «نژاد» یا قوم بر دیگر «نژادها» و اقوام سخن گفته می‌شود. و در پاره‌ای محافل فرهنگی و سیاسی جوامع مستعمراتی از این «نژاد» یا قوم به عنوان پایه‌گذار تمدن و فرهنگ جهان یاد می‌کنند. اما چگونه می‌توان قومی را که درباره‌اش هیچ کس درست چیزی نمی‌داند و تنها در بازی‌های زبان‌شناسی و با رها کردن دامن تخیلات شاعرانه مقام شامخی در تاریخ می‌یابد، پایه‌گذار و مشعل‌دار تمدن جهان دانست و همه‌ی اختراعات و امتیازات را بدو نسبت داد، و برایش مقامی برتر از همه‌ی مردم جهان قائل شد و بعد به همه‌ی این امتیازات و افتخارات خودساخته‌ی «نژادی» افتخار کرد و خود را بالاتر و بهتر از دیگر اقوام و مردم جهان دانست. نه تاریخ جهان و نه تاریخ ایران را نمی‌توان با به کار گرفتن فرضیه‌های نژادی یا زبان‌شناسی بررسی نمود و توضیح داد. پیدایش، توسعه و تکامل علم و فرهنگ و هنر و اقتصاد و سازمان‌های اجتماعی، اندیشه‌های سیاسی و فلسفی در جهان حاصل نبوغ «یک قوم» که از جانب خداوند یا تاریخ «برگزیده» شده باشد نبوده و نیست. در این جریان، چنان که اسناد و آثار باستانی و تاریخی اثبات می‌کند، اقوام و گروه‌های انسانی از سرزمین‌های مختلف شرکت داشته‌اند (و دارند).



# عجم زنده کردن به رسم ابوالقاسم

### اشاره

اگر شاعر، زبان زمانه است، پس باید بتوان از میان فطوط نوشته و نانوشته‌ی شاهنامه، زمانه‌ی فردوسی و وضعیت تاریخی وی را مورد مطالعه و فوانش قرار داد و اگر شعر قوام تاریخ است، باید در اینکه فردوسی - که همه‌ی شاعران بزرگ، خود را وام‌دار او دانسته‌اند - با تاریخ ما چه کرده است و بهتر بگوییم چه جایگاهی در تاریخ ما دارد، تأمل کنیم. متی می‌توان از نوع نگاهی که فردوسی به تاریخ این مرزوبوم داشته و از پیرایی روایت اینگونه‌ی وی از این تاریخ نیز پرسید. تأملی اجمالی در مسائل مذکور را در نوشته‌ی زیر می‌فوانید.

### رضا کبیری

دانشجوی کارشناسی رشته کامپیوتر

این سخن که شاعر زبان زمانه است، دیگر لااقل میان گروه درخوری از اهل فرهنگ رواج دارد. مع‌هذا شاید لازم باشد هنوز به اشاره‌ای چنین ایده‌ی مشهوری را از مشهورات پیراست، تا مبادا گمان شود هر آریه‌پرداز و کلام‌آرایی را در شمار شاعران می‌توانند آورد:

هزار نکته‌ی باریک‌تر ز مو اینجاست/ نه هر که سر بتراشد قلندری داند

دیگر اینکه آینه‌سانی شعر از برای زمانه را نباید به سادگی انعکاس روابط پنهان و آشکار اجتماعی دانست. آن سخن، عبارتی جامعه‌شناسانه نیست؛ بلکه جایگاهی وجودشناسانه دارد. مثلاً هرچند شاهنامه جابه‌جا آداب شاهی و پهلوانی و جنگ‌آوری را می‌نماید، پیش و بیش از آن همه گویای روح زمانه است.

فردوسی در مثنوی ارجمند خویش به رسم هستی‌شناسی، جهان را شرح می‌دهد. پس از

ثنای آفریدگار، ترتیب سامان افلاک و زمین را به نظم می‌کشد و سپس گفتاری در ستایش پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پیش می‌آورد. سپس تر «کیومرث» را چونان اولین آدمی، معرفی می‌کند و قصه از پشت قصه تا کار به تاریخ می‌رسد. در این راه دو نکته شایان التفات است؛ اول اینکه جابه‌جا در ماهیت چیزها سخن می‌گوید که با آن در اینجا کاری نداریم. دو دیگر اینکه در شرح خویش، از اجمال به تفصیل می‌رود. یعنی نه تنها از ثنای حق می‌آغازد، بلکه ماجراها از ابتدا با ایجاز بیش‌تر و بعد رفته‌رفته با جزئیات بیش‌تر پی گرفته می‌شوند. چه، در نظر وی (چنانچه در ادیان گفته می‌شود) جهان، همانا صیوررت از وحدت به کثرت است. درواقع کثرت پس از وحدت مدام افزون می‌شود؛ لذا هرچه پیش می‌رود، جزئیات بیش‌تری را می‌پردازد تا نشان از شدت یافتن کثرت باشد. در این راه احیاناً طبع حماسی جهان را منظور کرده، که در مسیر توضیح تاریخ، کمر به شرح شاهی و پهلوانی بسته و الا ممکن بود مانند اخلاف خود که طبعی عرفانی داشتند، تاریخ را چون مسیر

لطف‌آمیزی از وحدت به کثرت بیاید.

سیر از وحدت به کثرت، ذوابعاد است و حماسه و لطف و زیبایی و ... دارد. اما در هر دوری، شاعران به وفق زمانه، طوری از آن را یافته‌اند. یافت شاعر خارج از حوزه‌ی حقیقت نبوده و صرف بافته‌ی ذهن ایشان نیست و اگر نه مثلاً ابوسعید ابوالخیر در همان دوره، دوبیتی‌های عارفانه‌ی دل‌کشی را از استاد خود نقل کرد، ولی تا زمانی که گوش مردم زمانه آماده نشد، درنگرفت و قرن‌ها طول کشید تا رواج یافت. این سان زمانه گفتار کسانی را که با وی از در هم-آوایی درنیامدند کنار گذاشته یا دست‌کم سروده‌ی ایشان را در بوته‌ی بی‌اعتنایی می‌گذارد تا زمان اش فرارسد.

فردوسی آینه‌ی گردان روح حماسی دوره‌ای از تمدن اسلامی شد که وقت ظهور جهان‌گیری آن بود. تمدن‌ها پس از ظهور به دوران جهان‌گیری می‌رسند و بعد به عرضیه زیبایی می‌پردازند و آن‌گاه مشغول درون‌نگری می‌شوند و همین‌طور پیش می‌روند. لااقل در تاریخ ایران که پس از ظهور اسلام به نوعی تاریخ اسلام محسوب می‌شود

این رویه دیده می‌شود. یعنی ابتدا شعر حماسی و در مرحله‌ی بعد قصایدی که غالباً توصیف هستند (مدح نیز چون نیک بنگریم وصف است) و در مرحله‌ی پس از آن شعر عرفانی (که نشان از درون‌نگری دارد) پیش می‌آیند و ... چنانچه تاریخ شعر را تاریخ روح ایرانیان مسلمان بدانیم، تاریخ شعر خود مؤید این مدعاست. البته این وضع به معنی غلبه‌ی حماسه و توصیف و عرفان در دوره‌های ادبی است؛ و در عین حال استثناها نیز کم نیستند.

در نظر داشته باشیم که قرن فردوسی که صدهی شعر حماسی است، همان دوره‌ای است که کلام معتزلی گل می‌کند. کلام معتزلی بر این مبنا نوعی جهان‌گیری است که از راه آن مسلمین شیوه‌ی یونانی استدلال را که منطق و فلسفه بود فتح کردند. رجوع فارابی و ابن‌سینا به فلسفه‌ی یونان که به نحوی «از آن خود سازی» فلسفه‌ی یونانی بود و با قاعده‌کاهی‌ها و قاعده‌افزایی‌ها به اسلامی شدن فلسفه منجر شد، از همین سنخ است.

دیدگاه  
شما

از عینیت به ذهنیت به همان اندازه که حکایت از استقرار و اعتماد به قرار دارد با وحشت از بریده شدن آغشته است.

توجه کنیم که دوگانه‌ی بیم و امید سطح دیگری از دوگانه‌ی اسلامی و ایرانی است؛ ایرانیانی که دل‌بسته‌ی تاریخ و تمدن خود بودند همواره گمان می‌کردند با ورود اسلام کار آن‌ها در هم پیچیده و روی به نابودی نهاده، در مقابل غم‌خواران اسلام در این وحشت به سر می‌بردند که ایران‌پرستان با قلب اسلام به نفع ایرانی بودن، آیین محمدی را از حیث انتفاع خارج کنند و به همین مناسبت گاهی ما را به تهمت رفض می‌آوردند. این نگرانی چه در درگیری‌های نظامی و چه در نزاع‌های اجتماعی و چه در هم‌آوردی‌های نظری خود را نشان می‌داد. فردوسی که پیشینه‌هایی ایرانی و اسلامی داشت جهد کرد در شاهنامه هر دو را به سلم و صلح بیاورد، این تلاش در دوگانه‌ی «زنده‌میری» (فحوای نام کیومرث) نهفته. او که داستان مرگ سیامک را نقل کرد، داستان خویش را با پادشاهی هوشنگ (فرزند سیامک) ادامه داد و کار ضحاک را در هم پیچید تا تاریخ به سیر خود ادامه دهد. وی نوشته:

بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کردم بدین پارسی

این بیت معمولاً در حجاب ناسیونالیسم پوشیده شده و در دو صد سال اخیر غالباً چون سندی ملی‌گرایانه تحریف شده است. فردوسی که گمان می‌کرد حکومت‌های ایرانی منتهی به پیروزی اسلام (مثلاً ساسانیان) غیرایزیدی و طاغوتی بودند گویا می‌خواست با فائق آمدن بر دوگانه‌ی اسلامی-ایرانی رسم طاغوت را پشت سر بگذارد و آینده‌ای را پی ریزد که در آن این دوگانه به لطف و صفا در هم آمیزند. راستی که شاهنامه، نه نامه‌ی شاهان بلکه شاه نامه‌هاست. بی‌جهت نیست که پس از آن اشعار فارسی پیوسته در نفوذ آن به سر بردند.

مرگ گرفتار شد. این‌ها مشهورترین داستان‌های شاهنامه هستند و باید پذیرفت که بی‌جهت شهرت نیافتند و گوش‌به‌گوش چرخیدن آن بی‌وجه نیست. اما دکتر رضا داوری در مقام پاسخ به مسکوب این تفسیر را تعبیری روان‌شناسانه دانست. فروید، تراژدی ادیب را که داستان پدرکشی بود، سرچشمه‌ی تمدن غربی می‌دانست. داوری گویا اعتراض می‌کرد که این همانندسازی (که البته در کار مسکوب بازگفته شده و به فرزندکشی بدل گشته بود) از وسوسه‌ای روان‌شناسانه برمی‌آید. در بازخوانی شاهنامه می‌توان حق را به جانب داوری دانست؛ اولین ماجرای شاهنامه که سبب‌های داستانی دارد، مرگ سیامک، فرزند کیومرث (اولین انسان) به دست دیوان است. پس از پادشاهی جمشید، قصه‌ی ضحاک گفته می‌شود که از پرطمطراق‌ترین قصه‌های همین سروده است. ضحاک فرزندان ذکور را می‌کشت. می‌بینیم که در این نامه «کشته‌گشتن» فرزندان ذکور (که عامل ادامه‌ی خون و نسل محسوب می‌شوند) دغدغه‌ی اساسی و اساس دغدغه است. چه در بسیاری از فقرات، فرزندان ذکور نه به دست پدران بلکه به دلایل دیگری کشته می‌شوند. لذا شاید بتوان اصل دل‌نگرانی شاعر را ستبری و عقیم‌ماندن دانست، که بیش‌تر مربوط به حیات تمدنی می‌شود و از دایره‌ی ضیق روان‌شناسی فراتر می‌رود.

مضمون نام کیومرث «زنده‌ی میرا» است، زیرا گویا پیش از وی موجودات نامیرا یا مرده بودند و این کیومرث است که امکان زندگی و به همان میزان امکان مرگ را حمل می‌کند. زمانه همچون حیات از سرچشمه‌ای در گذشته جاری شده، در حال مستقر است و روی به آینده دارد. اما چه چیز آینده را ضمان می‌کند؟ هر چه باشد به‌رحال وحشت از ستبری تمدن همواره برقرار می‌ماند، زیرا امید و ترس نسبت به آینده، طبیعت هر صورتی از استقرار است. اما بیم و امید دو مفهوم کلی و بالطبع مبهم هستند و با بیان آن است که چیستی و حد و رسم‌شان به روشن‌گاه می‌آید و در نتیجه امکان التفات بدان و تدارکشان مهیا می‌گردد. شاهنامه نیز با نقل گذشته، در حال سروده شده و با همین سرودن، بیم و امید نسبت به آینده رقم می‌خورد. استقرار که طبعاً وضعی حماسی به‌واسطه‌ی در نبرد بودن است با احتمال مرگ چهره‌به‌چهره است. حماسه در شرایط عبور

تا اصحاب تمدن، امکانات فکری و ذوقی زیست‌جهان خود را به منصفی ظهور برسانند. شعر فردوسی که به اعتبار شعر بودن، امری ذهنی ست نشان می‌دهد چگونه حرکت اسلام به‌واسطه‌ی حضور ایرانیان مسیر ذهنی شدن را می‌پیماید. فردوسی که نیوشای گفت‌زمانه بود، چیزی نوشت که حال و روز زمانه‌ی خاصی را در تاریخ تمدن ایرانی-اسلامی نمایاند. حرکت تمدن اسلامی در آن دوره عبارت از حرکت‌هایی هماهنگ از لحاظ نظامی، شعری و فکری بود. در آن میانه، شعر فردوسی نشانه‌ی ویژگی دیگری در حرکت تمدنی ایرانیان مسلمان بود. با شاهنامه، جهان‌گیری اسلامی از مرحله‌ی عینی به مرحله‌ی ذهنی عبور کرد. تمدن‌ها که در ابتدا حرکتی بیش‌تر عینی هستند و با فتوحات سرزمین‌ها نشان‌دار می‌شوند با گذر زمان کم‌کم ذهنی می‌شوند. در حقیقت مدتی طول می‌کشد اما این تمدن همواره مانند دوگانه‌ای که در هم آثار متقابل داشتند پیش می‌رفت. این تمدن در آن واحد اسلامی و ایرانی بود. فردوسی، که نامی عربی داشت به زبان فارسی تاریخ ایران را با ابتدا به ثنای حق و نعت رسول آغاز کرد. کسانی که شاهنامه را سرچشمه‌ی زی ایرانی-اسلامی می‌دانند راه خطایی را نمی‌روند. گیرم که در این راه، از سریند دوگانگی و پیچیدگی آن اشتباهاتی داشته باشند. با مرور تاریخ ادبیات ایران، خواهیم دید شعر ما هرگز از نفوذ شاهنامه شانه خالی نکرد. حتی می‌توان تاریخ شعر ایران را تفصیل سروده‌ی فردوسی دانست. نظامی، اعتراف می‌کند که اشاره‌های فردوسی را بسط داده و خمسه را از آن بر ساخته؛ و مدت‌ها بعد عطار که از سرسلسله‌داران شعر عرفانی بود، منطق‌الطیر را به گونه‌ای نوشت که عرفان وی را عرفانی حماسی قلمداد کردند؛ این رویه البته ادامه یافت.

می‌بینیم که این سرچشمه، آموزه‌هایی دارد که فهم اش، تاریخ ما را به روشن‌گاه می‌آورد. در این زمینه تلاش‌هایی صورت گرفته. زمانی مرحوم شاهرخ مسکوب گفته بود، ماجرای بنیادینی که در شاهنامه نقل می‌شود «فرزندکشی» است. این حکم ظاهراً باید مقبول بیافتد. زیرا برجسته‌ترین چیزی که می‌تواند در این سروده قصه محسوب شود، قتل سهراب به خنجر رستم است. افراسیاب با فریب پدر به مسلخ رفت و سیاوش نیز از کین پدر فرار کرد و در دام



گروه فرهنگی اجتماعی صفیر

با گفتاری از دکتر شهریار زرشناس

# یک جهان متخاصم

## انقلاب اسلامی در مصاف نئولیبرالیسم



«شهریار زرشناس» منتقد روشنفکری و عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، از آن دست آدم‌هایی است که هنوز اسیر مدرنیته نشده؛ موبایل ندارد، رانندگی بلد نیست و از تهران فقط محدوده منزل پدری‌اش را می‌شناسد. زرشناس منتقد روشنفکری و مخالف مدرنیته است. تنها زندگی می‌کند و باور دارد که حضور خدای متعال، جای خالی خیلی از مسائل را برایش پر می‌کند، به همین دلیل، هیچگاه احساس تنهایی نمی‌کند. در این پرونده گفتاری از این منتقد نو اندیش را به چاپ رساندیم.

شبه‌مدرن که قبل از شکل‌گیری سیستم سیاسی آن (رژیم پهلوی) در کشور وجود داشت. جوانه‌هایی از سرمایه‌داری شبه‌مدرن از سال ۱۳۷۰ قمری در دوره‌ی ناصرالدین شاه پدید آمده بود ولی مسلط نشده بود. سوم، سیستم فرهنگی که قوی‌تر از ابعاد اقتصادی بود و روشن‌فکرها مسئولیت هدایت آن را بر عهده داشتند. بنابراین،

اسلامی در مقابل هر سه سیستم ایستاد. اول، رژیم پهلوی و اراده‌ی سیاسی فرم‌اسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را در هم شکست. اما متأسفانه نقطه ضعف اینجا بود که سیستم اقتصادی و فرهنگی سر جای خود باقی ماندند. غافل از اینکه فرم‌اسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن یک مجموعه است و ما باید از کل آن عبور می‌کردیم. پس از انقلاب اسلامی،

در تاریخ جمهوری اسلامی، ما همیشه یک جناح لیبرال داشتیم. ابتدا بازرگان و دولت موقت بودند و پس از ضربه خوردن آن‌ها در ماجرای تسخیر لانه‌ی جاسوسی، بنی‌صدر در این جایگاه قرار می‌گیرد. پس این سه سیستم در کنار هم، کل فرم‌اسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را ساختند. فرم‌اسیون غرب‌زدگی شبه‌مدرن در ایران مانند نوزادی ناقص الخلقه و ناکارآمد بود. از ابتدا این فرم‌اسیون و نوزاد دچار بحران بود. پس از سال ۱۳۵۵، بحران اقتصادی و فرهنگی شدت یافت و منجر به بحران سیاسی و انقلاب شد. انقلاب سکولار شبه‌مدرن ایران به شمار می‌رود.

این گروه دقیقاً از فردای انقلاب کاملاً با برنامه و هماهنگی به سمت بازسازی این سیستم حرکت کردند. به این صورت که بخشی از جریان روشن‌فکری (که بیشتر گرایش‌های لیبرالی دارد و پس از مدتی نئولیبرالیسم را در ایران متولد کرد) به حاکمیت وصل شد. در تاریخ جمهوری اسلامی، ما همیشه یک جناح لیبرال داشتیم. ابتدا بازرگان و دولت موقت بودند و پس از ضربه خوردن آن‌ها در ماجرای تسخیر لانه‌ی جاسوسی، بنی‌صدر در این جایگاه قرار می‌گیرد. پس از او یک جریان نئولیبرال پنهان در حکومت زاده می‌شود که دقیقاً در دل دولت مهندس موسوی پایگاه دارد. این مجموعه شامل پروکرات تکنوکرات‌هایی است که نقش بسیار مهمی در بازسازی دو سیستم دیگر (فرهنگی و اقتصادی) بازی می‌کنند.

در حقیقت، آرایش اقتصادی و سیاسی ایران به این شکل تغییر می‌یابد: در اواخر دهه‌ی ۶۰ نظام جمهوری اسلامی روی کار است که وجه مسلط سیستم سیاسی آن وجه ولایی است، ولی وجه غیرمسلط نیرومند، نهان‌روش و پرنفوذی دارد که اگرچه بروز سیاسی ندارد، اما به شدت در عرصه‌ی اقتصاد و فرهنگ فعالیت می‌کند و به دنبال بازسازی سیستم‌های آسیب‌دیده‌ی خود است. این گروه در دهه‌ی ۶۰، با مهره‌چینی در وزارت ارشاد و علوم کاملاً موفق به این کار شدند. همچنین جریان شورای عالی انقلاب فرهنگی را به دقت تغییر مسیر دادند. من فکر می‌کنم عبدالکریم سروش، خاتمی، رضا تهرانی، شمس‌الواعظین و به‌طور کلی «حلقه‌ی کیان» و «کیهان فرهنگی» نقش بسیار مؤثر و زیرکانه‌ای بازی کردند. این عده با بازسازی سیستم فرهنگی خود، به بخشی از سیستم سیاسی تبدیل شدند. به علاوه پس از سال ۶۸، سیستم اقتصادی راهم بازسازی کردند. در این بازسازی، مللی که این بار ظهور کرد، نه لیبرالیسم کلاسیک بود و نه سوسیال‌دموکراسی بود، بلکه ملل «نئولیبرالیسم» بود.



ادامه این متن را در صفحه ۸ بخوانید



بررسی پدیده ی عرب ستیزی

# فاجعه ای بد



## مناطق با اکثریت عرب در

به تقابل فرهنگی با دیگر نژادها منجر می شود، ناشی از هیجان گرایی یا جوزدگی های می دانند که به صورت مقطعی هستند و نژادپرستی را در میان ایرانیان نسبت به کشورهای دیگر، بسیار اندک ارزیابی می کنند. برخوردهایی که ایرانی ها با افغانستانی ها در ایران می کنند و در توهینی آشکار "افغانی بودن" را نشانی از پستی یا فرودست بودن می دانند، به عنوان نژادپرستی در فرهنگ ایرانی ها ارزیابی می شود. در حالیکه نژادپرستی در فرهنگ اسلامی-ایرانی جایی ندارد و آنچه در اشکال مختلف در قالب نژادپرستی بروز پیدا می کند، ربطی به فرهنگ ندارد و پدیده ای است که برخی به آن دامن می زنند تا برتر بودن را در نژاد دنبال کنند. افغانستانی ها قربانی چنین نگاهی در ایران شده اند اما بسیاری در ایران، چنین نگاهی را محکوم می کنند و نگاهی برابر و برادرانه نسبت به آنها دارند. تحقیر و توهین در قالب نژادپرستی امری سخیف و زننده است که نسبت به هر قومیت و نژادی محکوم است.

اما به هر حال چه در ادبیات کشور و چه در فرهنگ، شاهد وجود نوشتارها و گفتارهایی هستیم که برتری نژادی ایرانی یا آریایی را نسبت به دیگر نژادهای موجود در منطقه یا جهان نشان می دهند و در رویدادهای مانند تجاوز به دو نوجوان ایرانی در فرودگاه جده، فاجعه منا و کشته شدن صدها ایرانی و در مسابقات فوتبال ملی خود را بروز می دهد. باید خاطر نشان ساخت پدیده نژادپرستی امری مذموم است که سازمان ها و نهادهای بین المللی با آن مبارزه می کنند و شاهد آن هستیم که حتی شعارهای نژادی در برخی از مسابقات ورزشی باعث جریمه های بسیار سنگینی نیز شده است.

آیا ایرانیان نژاد پرست هستند؟ برخورد طنز یا تمسخرآمیز با قومیت ها در قالب نژاد است یا قوم گرایی؟ چرا برخی نفرت از اعراب را در میان مردم ترویج می دهند و آیا این موضوع پروژه ای برای شکل بخشیدن به منازعات همیشگی نژادی میان ایرانیان و اعراب است یا ریشه در فرهنگ دارد؟

تمامی این سوالات خود جای تحقیق مستقل و مبسوط را می طلبد اما در تقبیح نژادپرستی باید گفت، این پدیده در رویدادهایی خود را بیشتر بروز می دهد و عینک بدبینی را به جای انصاف می نشاند. با بروز حوادثی در عربستان بار دیگر عرصه برای عرب ستیزان میهنی باز شد تا با نشر ادبیات سخیف در این باب، حتی تلویزیون را از این موضوع بی نصیب نگذارند. کافی است مطلبی یا پستی در شبکه های اجتماعی درباره یک موضوعی که مربوط به اختلاف ایران با کشورهای عربی است گذاشته شود تا بسیاری خود را در مقام توهین و تحقیر نژادپرستانه قرار دهند و اصل موضوع را به کناری نهند و ناسزا و فحش در کامنت ها پرننگ تر شود.

نژادپرستی تنها مختص ایران نیست و در همه جای جهان به شیوه های مختلف خود را بروز می دهد. در مسابقات ورزشی که رقابت ها به سطح ملی کشیده می شود ممکن است، حتی نژادپرستی آن مسابقات را تحت تاثیر خود قرار دهد و درگیری های نژادی، جذابیت بیشتری از رقابت های سالم ورزشی پیدا کنند. اما کل کل های نژادی ممکن است منجر به بروز درگیری ها و حتی جنگ های خونینی شود که نشاندهنده قدرت پوپولیستی این مقوله در عرصه های ملی است. نژاد برتر، عنوانی بود که هیتلر در زمان حکومت نازی ها بارها از آن برای پیشبرد اهداف شوم خود به کار برد و جنایت های بسیاری را رقم زد. هویت جمعی ملت ها در تطور تاریخی آنها از یک سو بر نقاط مشترک افرادشان و از سوی دیگر بر نقاط تمایزدهنده نسبت به هویت های بیرونی شکل می گیرند. زبان، آداب و رسوم، دین و دیگر عناصر فرهنگی از غنی ترین منابع هویت بخشی در هر دو بخش ایجاد اشتراکات بین افراد یک مجموعه و نیز تمایزات با مجموعه های دیگر هستند.

روان شناسان اجتماعی با متمرکز ساختن توجه خود بر افراد و گروه های تعاملی کوچک در پی یافتن شیوه هایی هستند که مردم یا گروه ها و ملت ها مرتبط می گردند. تأثیری که احساسات در برانگیختن یا کاهش احساس دلبستگی به گروه دارند اهمیت اصلی این تمرکز است. نگرش های اقوام و گروه ها به ملت و قومیت خود و دیگران و اینکه احساسات قوم مدارانه با ملی گرایانه به چه نحوی در موقعیت های مختلف میان فردی و میان گروهی بروز می کند، نقطه عزیمت روان شناسان اجتماعی در مطالعه چالش ها و ناسیونالیسم قومی است. همچنین در رویکرد روان شناسی اجتماعی رابطه فرد با نظام سیاسی و دولت و قومیت خود و مقوله نیاز از جمله مفاهیمی هستند که مورد توجه قرار دارند.

منطقه غرب آسیا با تنوع قومی و نژادی گسترده ای رویه رو است و محل زیست اعراب، ایرانیان و ترک ها، ترکمن ها، کردها و گروه های کوچکتر نژادی است. شمولیت نژاد از قومیت گسترده تر تعریف شده و ممکن است در کشوری اقوام مختلفی وجود داشته باشند اما در قالب نژاد کلی قرار گیرند. می توان گفت قوم گرایی و نژاد گرایی در بیشتر حوزه ها هم پوشانی دارند اما تمایزات آنها نیز آشکار است. قومیت عرب و زبان عربی در کشور های عرب منطقه عامل مهمی هستند که آنها را به یکدیگر پیوند می دهند و در عین آنها را از مردم غیر عرب منطقه جدا می سازند. پس از اعراب دو گروه قومی و زبانی دیگر منطقه فارس ها و ترک ها می باشند که در ایران و ترکیه سکونت دارند. برخی گروه های قومی و زبانی در منطقه حضور دارند که مختص به یک کشور نیستند بلکه در کشور های مختلف به عنوان گروه های اقلیت حضور دارند. بزرگترین گروه اقلیت کرد ها هستند که عمدتاً در شمال عراق، غرب و شمال ترکیه و شمال سوریه سکونت دارند. در اینجا بحث بر سر منازعات قومی نیست مانند منازعاتی که کردها با ترک ها در ترکیه یا کردها در عراق با حکومت مرکزی دارند. موضوع اصلی، نژادگرایی یا نژاد پرستی است که ریشه در پندارهای قوم گرایانه نیز ممکن است داشته باشد. برخی ایرانی ها را نژاد پرست می دانند ولی برخی کنش ها یا واکنش های ایرانیان را به موضوعات ملی را که

# تر از منا



## غرب آسیا و شمال آفریقا

افکار و ادبیات نژادپرستی در برخی حوادث بروز بیشتری پیدا می کنند و حتی برخی از افرادی که به این اندیشه ها تمایلی ندارند، بر اثر جو به وجود آمده همراه موج می شوند و برای چندسباحتی این پدیده در کشور غالب شده و ممکن است برخی از شخصیت ها و مسئولان نیز اسیر چنین شرایطی شوند. نمونه بارز آن ادبیات سخیفی بود که اکبر عبدی، بازیگر سینما و تلویزیون، در شماتت رفتار سعودی ها، در قبال اعراب به کار برد که نقدهای بسیاری را نیز به دنبال داشت. این بازیگر در یک برنامه زنده تلویزیونی در نقل خاطره ای از سفر به مکه، اصطلاح بسیار زشتی را به کار برد که تا به حال از صدا و سیمای جمهوری اسلامی شنیده نشده بود.

در نقد چنین پدیده ای در میان ایرانیان باید گفت، کسانی که به نژاد آریایی یا ایرانی دامن می زنند به تاریخ کهن استناد می کنند و عنوان می دارند، ایران پیش از حمله اعراب در اوج اقتدار و قدرت امپراطوری جهانی قرار داشت که با هجوم اعراب، نقطه سقوط نژاد آریایی آغاز شد. آنها اختلاط نژادی و حکمفرما شدن فرهنگ عربی را در ایران، نشانی از انحطاط تاریخی می دانند و خروج از این انحطاط را تنها در پاکسازی نژادی و فرهنگی می دانند. حتی در پیشبرد چنین فضایی، دست به انحراف تاریخ و جعل سازی های می زنند که در هیچ جای تاریخ عنوان نشده ولی به دلیل جذابیت ملی گرایانه، مورد استقبال و حتی استناد قرار می گیرند. سلسله ساسانیان به عنوان آخرین سلسله ای که پیش از حمله اعراب بر ایران حکمرانی می کرد، به جایی از ضعف و ناکامی رسیده بود که هجوم چند هزار نفری سپاه

اعراب درهم پاشید. اینکه برخی اعراب را مقصر اصلی ناکامی ایرانیان در اعصار بعدی تاریخی می دانند نشان از تحلیل های مغرضانه یا ناآگاهانه دارد. ایران در زمان ساسانیان حتی توان دفاع در مقابل دیگر اقوام را در مرزهای شرقی را نیز نداشت. اسلام با شعار آزادی، برابری و برادری، شاخص ها و مولفه های را برای دیگر کشورهای منطقه آشکار کرده بود که تا پیش از آن محلی از اعراب نداشت. حمله اعراب به ایران و پس از آن پذیرش دین اسلام از سوی ایرانیان، نشاندهنده این موضوع است که گروه های مختلف ایرانی، با پذیرش آگاهانه اسلام به دلیل شاخص هایی که عنوان شد، راهی دیگر را برای خود برگزیدند.

ذکر این نکته نیز ضروری است که عنوان می شود، به زور شمشیر، ایرانی ها، اسلام را قبول کردند تا از آسیب های بعدی توسط اعراب در امان باشند اما بنا بر اسناد و روایت های معتبر تاریخی، هیچ اجباری در این امر نبوده و تا سال های پس از شکست ایران از اعراب، گروه های مذهبی مانند زرتشتیان بر آیین خود بودند. اما در زمینه اختلاط نژادی باید اعتراف کرد، نژادپرستی در میان اعراب در آن زمان بسیار رایج تر از ایرانی ها بود. هر چند پیامبر اسلام (ص) سعی بسیاری کردند تا این پدیده مذموم از میان اعراب رخت بریندد، اما پس از رحلت ایشان، بار دیگر بر این موضوع پافشاری شد و عرب و عجم را پررنگ تر کردند.

نقل می شود که در زمانی که حکام عرب بر سرزمین های ایران فرمانروایی می کردند، قلعه ها و محل فرمانداری آنها در حاشیه یا خارج از شهر بنا می شد تا از اختلاط میان اعراب و ایرانی ها اجتناب شود. آنها تا آن حد بر برتری قوم عرب تاکید داشتند که ازدواج با دختران ایرانی را در شان و مقام خود نمی دیدند و بسیاری از ازدواج های رسمی آنها تنها با زنان عرب بود. بنابراین از این منظر می توان حکام عرب را در ایران یکی از مقصران اصلی پررنگ شدن بحث نژادی در آن ایام دانست که به مرور نقش برجسته ای در رویدادها و جنگ های بعدی داشته و فرمانروایان ایرانی را به نبرد با حکام عرب کشاند.

آنچه فراتر از مباحث تاریخی و ریشه یابی نژاد پرستی مهم تر است، قرار گرفتن این پدیده در بطن برخی از حوادث امروزی است. دلیلی وجود ندارد، به خاطر عقب افتادگی یا شکست های تاریخی، قومی یا نژادی را مقصر دانست یا با توهین سعی در خالی کردن عقدهای فروخته داشت.

حوادثی بسیار دردناک در جریان حج امسال روی داده که منجر به جان سپردن هزاران نفر و صدها ایرانی شده است که آن را تبدیل به فاجعه کرد. پیش از این نیز در جریان تجاوز به نوجوانان ایرانی یا اعدام ایرانی ها در عربستان، موج نژادپرستی در فضای مجازی و نیز شبکه های اجتماعی به راه افتاده بود اما بسیار تاسف بارتر آن است که از یک شرایط مذهبی و دینی برای تسویه حساب های نژادی و قومی سواستفاده شود. در فاجعه ای که مقامات سعودی مقصر بودند، بحث به سمت نژاد عرب کشیده شد و توهین به اعراب و عرب ستیزی، اولین اقدامی بود که به جای بررسی علل واقعی فاجعه صورت گرفت. عرب ستیزی یا نفرت از نژاد عرب، نمونه بارزی از نژادپرستی در میان برخی از ایرانیان است که حتی پا را فراتر می گذارند و اسلام ستیزی را نیز در دستور کار قرار می دهند. این شیوه حتی طمع دشمنان ایران را نیز برای بهره برداری از این جریان به دنبال داشته و در طرح های خود با برجسته کردن شعارهای ملی و نژادی، تقابل اعراب و ایرانیان را محلی برای زدودن اسلام از فرهنگ ایرانی ها در نظر می گیرند. پدیده ای که در قالب پروژه خود را بروز می دهد تا از یک اختلاف نژادی، بیشترین بهره برداری برای اسلام ستیزی انجام شود.

به طور کلی، اسلام کیمایی است که دل های مسلمانان را به یکدیگر پیوند می دهد و از زمان شروع این دین در زمان پیامبر (ص)، شعار برابری، یکی از اصول واقعی و نه ظاهری آن بود. برابری میان تمامی نژادها و قومیت ها در اسلام موضوعی است که در کمتر دینی مشاهده می شود. مسلمانان ایرانی و عربستانی، با یکدیگر برابر و برادر هستند و دامن زدن به نژادپرستی عرب و عجم، خیانت و جفای است که به اسلام می شود. در هیچ یک از اختلافات میان کشورها نباید به نژاد یا قوم گرایایی دامن زد، چرا که اصل اختلاف به کناری نهاده می شود و آن موضوع به محل تجمیع عقدها و توهین های نژادی تبدیل می شود که در نهایت هیچ راه حل مناسبی نیز در پی آن اندیشیده نمی شود.





ادامه متن صفحه ۵



در تعاملی دقیق، بازسازی مدل اقتصادی به فرهنگ قدرت داد و سیستم فرهنگی نیز زمینه‌ی بازسازی سیستم اقتصادی را فراهم کرد. از طرفی، بخش سیاسی حاضر در حاکمیت به هر دو کمک می‌کرد. به همین دلیل، حلقه‌ی بروکرات‌های دهه‌ی ۶۰ (که ادعا می‌کردند گرایش‌های چپ دارند) عامل اجرای «نئولیبرالیسم اقتصادی» از سال ۶۸ به بعد می‌شوند.

این گروه با تمام شعارهای رنگارنگ دهه‌ی شصتی‌شان، زمینه‌ساز تهاجم فرهنگی می‌شوند. اساساً قوی‌ترین عنصر تهاجم فرهنگی در دل خود نظام جمهوری اسلامی، در وزارت ارشاد و علوم دهه‌ی ۶۰ بود. این‌ها آن‌چنان نیروسازی و مهره‌چینی کرده‌بودند که بلنده‌ی وزارتخانه‌ها قابل شکستن

عبدالکریم سرروش بر فضای فرهنگی، رسانه‌ای، مطبوعاتی و تاحدی فضای سیاسی کشور سیطره داشت. مشکل این بود که انقلاب دشمن خود را به درستی نمی‌شناخت. همه تصور می‌کردند اگر فرد نماز خوانی یک مجموعه را مدیریت کند، مسئله حل می‌شود.

غافل از اینکه ما به یک مدل تازه نیاز داریم و حتی هنوز آن را تئورین نکرده‌ایم. ماهنوز مانیفست سینمای دینی و ادبیات ملتزم با آرمان‌های انقلاب نداریم و نتوانستیم یک دوره تاریخ غرب را از موضع خودمان بنویسیم. پس هنوز مرزهای هویتی خود را با غربی‌ها تعریف نکرده‌ایم. تعریف نکردن مرز، یعنی مرزی وجود ندارد. در نتیجه، همه چیز به داخل هجوم می‌آورد. از طرفی، مادر هیچ زمینه‌ای چیزی تولید نکردیم و در عوض، آن‌ها قدرت و مترجم و استاد و سیستم دانشگاهی

**در نظام اسلامی، اراده‌ی ولی باید در تمام سطوح متجلی باشد، اما واقعیت ماجرا این است که در جامعه‌ی ما این گونه نیست. هسته‌های مقاومت فراوانی در مقابل اراده‌ی ایشان وجود دارند که به صورت پنهانی فعالیت می‌کنند؛ یعنی به زبان آن را تحسین می‌کنند، ولی در عمل نمی‌گذارند اجرایی شود.**

را در دست دارند. به این ترتیب، منفعل می‌شویم و انقلاب در سیستم موجود هضم می‌شود. این اتفاق دقیقاً مطلوب آن‌هاست.

در حقیقت، آن‌ها می‌خواهند با بازسازی سیستم فرهنگی و اقتصادی، سیستم سیاسی را کاملاً در اختیار خود بگیرند (البته همواره بخشی از سیستم سیاسی در دستشان بوده است). با این کار، فراموشی‌یون غرب‌زدگی شبه‌مدرن را بازسازی خواهند کرد؛ همان‌طور که در گذشته با دو کودتا این کار را انجام دادند. اولی، شبه کودتای ۱۸ تیر سال ۷۸ و دومی کودتای رنگی و مخملی ۸۸ که کاملاً برنامه‌ریزی شده بود. نقطه‌ی اتکای این عده، سیستم اقتصادی و فرهنگی بود و به دقت برنامه‌ریزی کردند. در واقع، آرایش اقتصادی ایران به شکلی عوض شد که طبقه‌ی متوسط مدرن به وجود آمد. لایه‌ی فوقانی این طبقه سکولار بوده و کاملاً در خدمت این‌هاست. لایه‌ی میانی و تحتانی تا حدودی پتانسیل اندیشه‌ی دینی دارد.

در توضیح طبقه‌ی متوسط مدرن باید گفت که این طبقه از اوایل قرن بیستم ظهور کرده و همواره در خدمت امپریالیسم و رژیم‌های وابسته و دست‌نشانده بوده است. در دهه‌ی ۴۰، یکی از اهداف اصلاحات اقتصادی و انقلاب سفید این بود که در ایران یک طبقه‌ی متوسط مدرن به وجود بیاورند تا پایگاه رژیم شاه باشد؛ اما انقلاب اسلامی سال ۵۷ مانع آن شد. از طرفی، این طبقه هنوز قوی نبود، تنها یک میلیون نفر عضو داشت و وزن کیفی مناسبی نداشت. این گروه توانستند با تغییر آرایش اقتصادی ایران، طبقه‌ی متوسط مدرن را کاملاً بازسازی کنند. گردش سرمایه به سمت بخش خصوصی

رفت و سرمایه‌ریزی سکولار را در ایران پدید آورد. البته برخلاف اسمش، دولتی است و ۹۰ درصد رانت‌ها به جیب این سرمایه‌داری ریخته می‌شود. بخشی از این سرمایه‌داری خودبه‌خود باید به بلنده‌ی تکنوکرات بروکرات منتقل شود که عبارت است از طبقه‌ی متوسط مدرن ایران و لایه‌های فوقانی آن.

سؤال اینجاست که این بلنده چگونه تربیت شد؟ در دهه‌ی ۶۰ عبدالکریم سرروش با گسترش علوم انسانی و تغییر نظام دانشگاهی دست به این کار زد. در واقع سرروش با این کار، عده‌ای تکنوکرات بروکرات تربیت کرد که هسته‌ی مرکزی طبقه‌ی متوسط مدرنی را تشکیل دهند و از سال ۶۸ به بعد، مدل اقتصادی ایران را بسازند. در مرحله‌ی بعد، ترکیب این دو، یک نیروی سیاسی آکترناتیو در مقابل نظام ایجاد کرد. فرهنگ آن هم سکولار بود و مسائل دینی و مذهبی را مسخره می‌کرد.

ضمن اینکه وزارت ارشاد و علوم با برنامه‌ریزی دقیق، ادبیات ضدآرمان‌گرا در دهه‌ی ۶۰، تئوری پردازی‌های لیبرالی و ترویج تفکر آیزابا برلین و پوپر و غیره در ایران را مکمل آن قرار داد. سپس یک سرمایه‌داری سکولار کاملاً قدرتمند پس از سال ۶۸ ظهور کرد که آن‌ها را از نظر اقتصادی تأمین می‌کرد. روزنامه‌ی همشهری و ایران تأسیس شد تا تبدیل به ارگان مخصوص این جریان شود. در نهایت، حرکتی خزننده و مکمل برای پس گرفتن سیستم سیاسی رخ داد.

شایگان و جهانبگلو به کشور می‌آیند و عطاءالله مهاجرانی به آن‌ها می‌پیوندد. از سال ۷۰ به بعد، نئولیبرالیسم تبدیل به ایدئولوژی اصلی این‌ها می‌شود. وزارت ارشاد در خدمت آن‌هاست؛ حلقه‌ی کیان، ماهنامه‌ی زنان، مجله‌ی ارغنون، انتشارات طرح نو و مجموعه‌ی آینه را تأسیس می‌کنند و

بود که مالکیت خصوصی باشد یا خیر. در صورتی که با نگاه به سیره‌ی حضرت رسول و حضرت علی، درمی‌یابیم اقتصاد اسلامی، ولایی است؛ یعنی مبنا در دست ولی است. در واقع اراده‌ی ولی باید در اقتصاد اسلامی گسترش پیدا کند. پس ما باید به سمت ساختن یک اقتصاد دوران گذار شبیه به اقتصاد اسلامی حرکت کنیم. این اقتصاد باید به قول شهید آوینی، نظریه‌ی مدینه‌النبی داشته باشد.

گام دوم این‌که باید دست به اصلاحات اقتصادی عدالت طلبانه بزنیم، حتی به صورت محدود. وقتی سرمایه‌ی بزرگ را محدود می‌کنیم، باید آن را به بخش دیگری بسپاریم. می‌توانیم این سرمایه را به طبقه‌ی فرودست جامعه دهیم و با این کار، ضریب امنیت نظام را افزایش دهیم، زیرا بخشی از لایه‌های جامعه که آمادگی فرهنگی دارند، با نظام همراه و همدل خواهند شد. در این قدم، می‌توانیم از بسیاری از مدل‌های استراتژیک، مثل خانه‌سازی، دادن امکانات ویژه و غیره بهره‌بریم که در کشورهای مختلف نتیجه داده است. به این ترتیب، بخشی از اقشار فرودست جامعه به نظام نزدیک شده و ضریب امنیت نظام بالا می‌رود. به علاوه، قدرت سرمایه‌ی نئولیبرال سکولار کاملاً کاهش می‌یابد.

این حرکت‌ها طوفانی از مقاومت‌های سیاسی و فرهنگی جریان نئولیبرال را موجب خواهد شد.

در مرحله‌ی سوم، گام مکمل این است که آرایش فرهنگی جامعه را عوض کنیم. در حال حاضر، آرایش فرهنگی کشور در بازار مطبوعات، نشر و فضای دانشگاهی به نفع جریان لیبرال است. حتی در زمان دکتر احمدی‌نژاد هم این روال حاکم بود. متأسفانه برنامه‌ریزان به دلیل بی‌تدبیری، زمانی که وزارت ارشاد را در اختیار داشتند، نتوانستند کاری از پیش ببرند. در حال حاضر، رسانه، سینما، تئاتر و دانشگاه‌ها

**یکی از مشکلات فعلی ما این است که محتوای شبه‌مدرن وجود دارد و مردم را آزار می‌دهد، اما ظاهری اسلامی دارد و رسانه‌های روشن‌فکرانه همه‌ی مشکلات را به گردن اسلام می‌اندازند. مشکلات امروز ما مثل معماری، روابط انسان‌ها، کج‌روی‌های اجتماعی، تورم و غیره نتیجه‌ی غرب‌زدگی شبه‌مدرن شدن دویست‌ساله‌ی ماست.**

کاملاً در دست آن‌هاست. اصلاً به نظر نمی‌رسد مادر یک جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنیم و صدای ما بسیار ضعیف است.

تغییر آرایش فعلی نیاز به برنامه‌ریزی استراتژیک دارد و متولی آن وزارت ارشاد است. اسؤال اینجاست که در حال حاضر (با توجه به وضعیت وزارت ارشاد کنونی) باید چه کنیم؟ به نظرم، ما باید حلقه‌های مستقل از وزارت ارشاد را در حوزه‌های مختلف اندیشه‌ای، مطبوعاتی و انتشاراتی پرورش دهیم. و با این کار توازن موجود را تغییر دهیم.

رانت‌های ویژه برای بعضی از ناشران در نظر می‌گیرند. جالب است که همه‌ی این افراد متعلق به یک حلقه و در دولت مهندس موسوی فعال بودند. در حقیقت، سرخ همه‌ی آن‌ها در دولت‌مدردان دولت موسوی به چشم می‌خورد. از طرفی، نیروهای انقلابی سردرگم و بی‌برنامه و دچار روزمرگی بودند. در نتیجه، انقلاب به جای اینکه اقتصاد عدالت محور ایجاد کند، نئولیبرالیسم اقتصادی ایجاد کرد. در عرصه‌ی فرهنگی نیز نقطه‌ی قوت انقلاب به نقطه‌ی ضعف آن تبدیل شد و بازی را به دست آن‌ها سپرد... در ابتدای انقلاب، به دلیل فضای مارکسیستی، سؤال همه این





## بلائی که آمریکایی ها بر سر مصدق آوردند

رضا حیدری

دانشجوی کارشناسی رشته کامپیوتر

عد از اتمام جنگ جهانی دوم، آمریکا بیش از پنجاه درصد نفت دنیا را مصرف می کرد. این در حالی بود که هنوز تولیدکنندگان نفت در دنیا محدود بودند. از این رو، نزدیک به ۶۶ درصد از نفت جهان در خاورمیانه تولید می شد. با این حال، در بین کشورهای خاورمیانه، عربستان، عراق و ایران، بیشترین ذخایر نفتی را داشتند.

لذا یکی از استراتژی های آمریکا بعد از اتمام جنگ دوم جهانی، تسلط بر منابع نفتی مناطق مختلف از جمله نفت ایران بود. در حقیقت کنترل منابع نفتی نقش کلیدی را برای آمریکایی ها ایفا می کرد. در این میان، منابع نفتی مناطقی نظیر خلیج فارس، به دلیل ارزان بودن و فراوانی، به شدت مورد توجه آمریکا قرار گرفته بود؛ به گونه ای که این کشور اگر تا سال ۱۹۴۸ صرفاً به دنبال تضمین جریان نفت خاورمیانه بود، از این به بعد، تسلط بر این منابع به عنوان بخشی از استراتژی امنیت ملی آمریکا درآمد. با این حال، یکی از بزرگترین موانع آمریکا در تحقق این هدف، قرارداد انگلیس با ایران و عراق بود که باعث شده بود در عمل، کنترل نفت این دو کشور با هزینه ای اندکی در دستان انگلستان باشد. آمریکا در این زمان تلاش کرد با مقامات این سه کشور [ایران، عراق و انگلستان] وارد مذاکره شده و بسترهای لازم برای تسلط بر منابع نفتی خلیج فارس را فراهم کند.

در این راستا، ایالات متحده مجموعه اقداماتی را برای ایجاد رضایت در بین کشورهای عمده تولید کننده نفت آغاز می کند که در حقیقت برای از میدان به در کردن انگلستان صورت می گیرد. برای مثال در سال

پشتیبانی نکنند، حیثیت آمریکا در ایران و سراسر خاورمیانه به خطر می افتد» و رای این حمایت ها در میانه ی نخست وزیری مصدق، آمریکا به عنوان میانجی بین ایران و انگلستان ظاهر شد اما، به دلیل منافع خود اما با توجیه ترس از به قدرت رسیدن کمونیست ها در ایران، با انگلیس همدست شده و کودتای ۲۸ مرداد را به راه انداخت. این در حالی بود که بر مبنای بیانه ای که متفقین در سال ۱۹۴۳ صادر کرده بودند به کمک خود در رابطه با ایران تعهد داده و تاکید کرده بودند. اما زمانی که مصدق و حتی خود شاه خواستار کمک های ایالات متحده برای توسعه چاه های نفتی همزمان با منازعه ایران و انگلستان بودند، مسئولان آمریکایی به مصدق گفتند که در این رابطه با یک سری محدودیت ها رو به رو هستند. پشت کردن آمریکا به مصدق و ملت ایران زمانی رخ داد که این کشور با بریتانیا بر سر نفت ایران به توافق رسید. از این مقطع به بعد دیگر آمریکا نه تنها از ملی شدن نفت ایران حمایت نکرد، بلکه با عدم اعطای وام به ایران، تلاش کرد تا با فشار اقتصادی، ایران را مجبور کند با انگلیس کنار بیاید. در نهایت، سرسختی مردم ایران در دفاع از ملی شدن نفت و کوتاه نیامدن در مقابل خواسته های انگلیس، باعث شد تا آمریکا و انگلستان طی نقشه ای، کودتای ۲۸ مرداد را طراحی و اجرا کنند. اما بعد کودتای ۲۸ مرداد، قرارداد جدید نفتی سعی شد به گونه ای منعقد شود که منافع نفتی آمریکا را به خوبی تأمین کند.

آمریکا طرحی مطالعاتی تهیه و در آن با ذکر خطرهای کمونیست در خاورمیانه به انگلستان پیشنهاد کرده بود که با افزایش سهم کشورهای منطقه از درآمد نفتی، باعث بهبود وضعیت مالی این کشورها از جمله ایران و در نتیجه کاهش فقر در آن ها بشود تا به این ترتیب، خطر تسلط شوروی بر منابع نفتی خلیج فارس کاهش بیاید. طرحی که در نهایت امر سبب نارضایتی ایران انگلستان و آغاز تلاش ها برای ملی سازی نفت کشور مان شد.

با توجه به مقاومت انگلستان در دادن سود بیشتر به ایران درگیری تاریخی ایران و انگلستان آغاز شد و در مقطعی که مبارزات ملی شدن نفت در ایران جریان داشت. آمریکا، با انتقاد از مواضع انگلیس، از این انگلستان خواست در قرارداد نفتی خود با ایران تجدیدنظر کند. این در حالی بود قرار داد نفتی آمریکا با عربستان سبب شد تا مواضع انگلستان در مذاکرات با ایران تضعیف شده و این دولت نتواند از موضع دست بالا با ایران مذاکرات را ادامه دهد.

در این مقطع، مطبوعات آمریکا در حمایت از مصدق، نخست وزیر وقت، مطالب زیادی را منتشر می کردند. «واشنگتن پست» در این باره نوشت: «ایرانی ها کمپانی نفت را به چشم یک کشور در شکم یک کشور مصیبت زده و بلا دیده و مظهر مجسم فقر خود می بینند. بنابراین آنان تنها راه نجات را ملی کردن منافع نفت می دانند.» روزنامه ی «نیویورک تایمز» در این زمان نوشت: «اگر ایالات متحده از مصدق

۱۹۵۰، وزارت خارجه ی آمریکا طرح کاهش مالیات از چهار شرکت بین المللی نفتی آمریکا را مطرح کرد. بر اساس این طرح، شرکت آرامکو می توانست در قبال حق الامتیازی که به عربستان می پرداخت، از میزان مالیاتش در آمریکا کسر شود. این مسئله باعث شد تا این شرکت بتواند قراردادی بر اساس سود ۵۰-۵۰ با دولت عربستان منعقد کند. البته دولت آمریکا در همین زمان به عربستان اعلام کرد که مبلغ ۵۰ میلیون دلاری را که از شرکت آرامکو دریافت کرده است، در واقع باید کمک آمریکا به دولت خود تلقی کند. در رابطه با ایران نیز ایالات متحده خود را با ملی شدن صنعت نفت موافق نشان داد، چرا که این مسئله می توانست به انگلستان ضربه بزرگی را وارد نماید. لذا همینطور هم شد و فرجام کار انگلستان از بسیاری از منافع خود در نفت ایران محروم شد و ایالات متحده در دهه های بعد جایگزین آنها گردید. اما در رابطه با ایران، به زعم آمریکایی ها قدرت گیری بیش از حد افرادی مانند مصدق که احتمال داشت به زعم آمریکایی ها ایران را به عنوان متحد غرب به دامن کمونیسم بیاندازد این کشور را نگران کرده بود. لذا دو هدف دور کردن انگلستان از منافع نفتی ایران و حذف مصدق به دلایلی برخی اقدامات ضد غربی در دستور کار آمریکایی ها قرار داشت.

در این راستا آمریکا همزمان با پیگیری برای تسلط بر نفت عربستان، تلاش های خود برای تسلط بر نفت ایران را نیز آغاز کردند. در این راستا، وزارت خارجه ی

من امروز بعد از ۱۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی همچون گذشته اعتراف می‌کنم که بعضی تصمیمات اول انقلاب در سپردن پست‌ها و امور مهمه کشور به گروهی که عقیده خالص و واقعی به اسلام ناب محمدی نداشته‌اند، اشتباهی بوده‌است که تلخی آثار آن به راحتی از بین نمی‌رود. گرچه در آن موقع هم من شخصاً مایل به روی کار آمدن آنان نبودم ولی با صلاحدید و تأیید دوستان قبول نمودم و الان هم سخت معتقدم که آنان به چیزی کمتر از انحراف انقلاب از تمامی اصولش و هر حرکت به سوی امریکای جهانخوار قناعت نمی‌کنند، در حالی که در کارهای دیگر نیز جز حرف و ادعا هنری ندارند. امروز هیچ تأسفی نمی‌خوریم که آنان در کنار ما نیستند چرا که از اول هم نبوده‌اند. انقلاب به هیچ گروهی بدهکاری ندارد و ما هنوز هم چوب اعتمادهای فراوان خود را به گروه‌ها و لیبرال‌ها می‌خوریم، آغوش کشور و انقلاب همیشه برای پذیرفتن همه کسانی که قصد خدمت و آهنگ مراجعت داشته و دارند، گشوده‌است ولی نه به قیمت طلب‌کاری آنان از همه اصول که چرا مرگ بر امریکا گفتید! چرا جنگ کردید! چرا نسبت به منافقین و ضدانقلابیون حکم خدا را جاری می‌کنید؟ چرا شعار نه شرقی و نه غربی داده‌اید؟ چرا لانه جاسوسی را اشغال کرده‌ایم و صدها چرای دیگر.

و نکته مهم در این رابطه اینکه نباید تحت تأثیر ترحم‌های بیجا و بی‌مورد نسبت به دشمنان خدا و مخالفین و متخلفین نظام، به گونه‌ای تبلیغ کنیم که احکام خدا و حدود الهی زیر سؤال بروند. من بعضی از این موارد را نه تنها به سود کشور نمی‌دانم که معتقدم دشمنان از آن بهره می‌برند، من به آنهایی که دستشان به رادیو - تلویزیون و مطبوعات می‌رسد و چه بسا حرف‌های دیگران را می‌زنند، صریحاً اعلام می‌کنم تا من هستم نخواهم گذاشت حکومت به دست لیبرال‌ها بیفتد، تا من هستم نخواهم گذاشت منافقین اسلام این مردم بی‌پناه را از بین ببرند، تا من هستم از اصول نه شرقی و نه غربی عدول نخواهم کرد.





## توافق به سبک آمریکا

مذاکره معنایش این است که دو طرف سعی کنند به نقطه‌ی مشترک برسند؛ خوب این معنایش این است که یک طرف نخواهد همه‌ی آنچه را مورد علاقه‌ی او و مورد توقع او است تحقق پیدا کند. آمریکایی‌ها این جورند... همه‌ی آنچه هم قرارداد بسته میشود بین مسئولین ما و بین طرف مقابل، باید روشن، واضح، غیر قابل تفسیر و تأویل باشد. این جور نباشد که طرف مقابل - که با دبه کردن و چک و چانه زدن، کار خود را پیش میبرد - بتواند باز سر قضایای گوناگون، بهانه‌گیری کند، دبه در بیاورد.

KHAMENEI.IR

۱۳۹۳/۱۱/۱۹

صاحب امتیاز:  
 بسیج دانشجویی دانشکده فنی مهندسی  
 مدیر مسول: علیرضا قاسمی  
 دبیر گروه تاریخ: رضا کبیری  
 دبیر اتاق فکر: امیرعلی شیرعلی زاده  
 دبیر گروه گفتمان انقلاب اسلامی  
 : رضا حیدری  
 دبیر سرویس رسانه: علی خطیبی  
 گرافیکست و صفحه آرا :  
 شماره پیامکی:  
 ۰۹۱۳۶۰۴۶۹۲۲  
 آدرس الکترونیکی نشریه:  
 Safir.bsj@gmail.com



۱۲

ماهنامه صفیر | مهر ماه ۱۳۹۴

# صفیر

ماهنامه دانشجویی صفیر  
 با محوریت  
 تبیین گفتمان انقلاب اسلامی  
 بسیج دانشجویی دانشگاه  
 شهرکرد  
 دانشکده فنی مهندسی